

آخه اگه اینجوری بگید دیگه با استغنا تفاوتی نداره. دیگه اما تقابلی دیگه معنا نداره. در صورتیکه آیه در مقام تقابله. چون این جمله ای که میگید در استغنا هم صادق. در صورتیکه خدا میگه چرا این رو ول کردی اونو ول نکردی؟

سوال: آخه خدا میگه شاید اینم مثلا برگرده و ...

جواب: باشه، با اما چیکار می کنید؟ به تقابل خدا ایجاد کرده آخه. اون تیکه سه و چهارش به اون میخوره که شما میگید ولی چهار پنج دیگه به آیه دو نمیخوره. تقابل دیگه درش بی معنی. مگر اینکه بگید وجه تقابل چیه؟

مخاطب: یعنی همون استغنا از هدایت بگیریم چی؟ کسی که بی نیازی می کنه از هدایت.

آقای چیت چیان: خب دیگه اعمی رو دیگه چی گرفتید با این معنا؟ مقابلش؟ این باید به تقابلی توش بگید. اشکال نداره. تقابل رو بگید. با اون معنی چه تقابلی در نظر می گیرید؟

بفرمایید شما. انتها کی میخواست صحبت کنه؟

مخاطب: من می خواستم بگم این با اینکه نابینا هست و ضعف ظاهری داره ولی داره به سمت پیامبر.

آقای چیت چیان: بله دیگه برای همین مقابل استغناست.

مخاطب: یعنی اون ارجحیت داره.

آقای چیت چیان: احساس نیاز مهم تره.

سوال: ببخشید همش بحث سر سرمایه گذاری و سرمایه گذاشتن. شما هر جا برید بحث سر سرمایه ست.

آقای چیت چیان: خب دیگه اشتباهه دیگه. اشتباه می کنن. خدا بهش برمیخوره. حالا اگه کسی این کار رو می کنه بدونه که خدا خیلی بهش برمی خوره. به همین راحتی.

سوال: اینجوری آدم از اون پرتلاش ها آدم نتیجه بهتری می گیره. سرمایه هدر نره..

آقای چیت چیان: حالا اینکه بماند که در بلند مدت اون یسعی و یخشی سرمایه رو بیشتر به کار می گیره.

سوال: اون کسی که بعد از تصدی ما علیک ان لا یزکی اومده به این معنی نیست که اون فردی که داره خطاب قرار می گیره گاهی در هدایت کردن داشته و با روایت نمی خونه؟

استاد: نه. نه لزوما. اشکال نداره. میشه بگید به موقعیتی در هدایت داشته. چرا؟ مثلا از اطرافیان پیامبر بود.

سوال: چه موقعیتی؟ کسی که اعمی اومده بود به اون چه ربطی داشته که بگه و ما علیک ان لا یزکی؟

استاد: علتش اینه که اونیه که در کنار پیامبره در میدان تبلیغ هست. در جایگاهش هست.

مخاطب: شاید فقط صرفا شنونده بوده. حتی میگن روایت داریم که اون فرد خلیفه دوم بوده.

استاد: خب حالا چه اشکال داره؟ چه تعارضی با آیه داره؟ متوجه نشدم/

مخاطب: اینکه نمیتونه هر فرد معمولی بوده باشه. این تصدی هر کسی نیست.

استاد: خب شما معنی علامه رو به بار دیگه بگید.

مخاطب: علامه گفتن که یعنی اینکه واست مهم نیست که تزکیه میشه یا نمیشه. این ما رو به معنی لای نافیله گرفتن بعد گفتن که این تزکیه ش برای تو جایگاهی نداره.

استاد: اینجوری بگیم برای عموم هم میشه دیگه. در صورتیکه باید به جایگاهی داشته باشه.

مخاطب: شما وظیفه ت رو انجام دادی ولی حالا اینکه نتیجه گرفتی...

استاد: نه اصلا نشون میده این آدمه دغدغه این رو نداره. دغدغه ای نداشت. گفتیم که اگر هم معنی رو به جاهل بگیریم ظاهرا حداقل باید جاهلی باشد که خودش استغنی ندارد. دنبال هدایت می گردد.

مخاطب: خب اینو تقابلی که گفتید ایجاد کنید؛ خب کسی که با احساس جاهل بودن به این نتیجه رسیده و دنبال هدایته دیگه احساس استغنی نمیکنه لذا مقابل است استغنی است.

استاد: بله ما خودمون هم گفتیم که با این معنا اشکال نداره. با اینکه نهایت کوریست که حتی احساس استغنا هم نمیکنه درنمیاد. وگرنه ما گفتیم می شود او رو کور از هدایتی گرفت که ولی نسبت بهش احساس نیاز داره لذا مقابل استغنی است. اشکال نداره. هر دو تاش هم می تونه باشه.

سوال: اومدن از غائب به مخاطب هیچ وجهی نداره؟

استاد: حضرت علامه در باب گردش این مخاطب چند تا تعبیر دارن. مثل اینجا می گن که شدت توبیخه. اول غائب حرف می زنه انگار که نمیخواد اصلا باهاش حرف بزنه بعد که رو می کنه باهاش حرف میزنه شدت عتاب رو می رسونه. دیگه گردوندن خطاب در معانی بیان چندین تا معنی داره که حضرت علامه هم خیلی از این معنی استفاده می کنن در المیزان. حالا آگه خواستید تدبیر ۹ به نظرم موضوعش اومده بحث گردش خطاب.

سوال: میشه به این رسید که این سنت خداونده که به میزان طلب افراد به اونها روزی میده؟ و براساس طلبه که افراد بهره مند میشن.

استاد: این مطلب رو که ما در سوره ضحی صریحا اثبات کردیم که به اندازه وجدان نیاز از اون موضوع بهره مند میشن آدمها.

سوال: یه سوال دیگه در مورد امر به معروف و نهی از منکر. میشه آیا مصداقش رو با این آیه مشخص کرد که به کسی تعلق می گیره که احساس نیاز داره تا کسی که مستغنی است؟

استاد: حالا باید روش کار فقهی بیشتری کرد اگرچه که میگن در مباحث فقهی که اثر دیدن را بعضی مراجع موضوع می دونن دیگه. یعنی اگر اثری نداشته باشه وجوبش ملغی میشه. اگر میبینید که هیچ اثری نداره. حالا ممکنه که از همینجا براساس اون بشه گفت. این دیگه مباحثش جزئی تره.

خب دسته آیات بعدیغ ۱۱ تا ۱۶؛ نکته، قانون کلی، تدبیر، این سه تا مرحله رو انجام بدید. موضوع کلی که هرکس برای خودش درآورد دیگه براساس حرفهایی که زدیم. یا همون حرف قبلی رو به این نتیجه رسیده که حرف درستی یا اصلاحش کرده درستش کرده. دستش هم درد نکنه. حالا آیات ۱۱ تا ۱۶ نکته، معیار کلی، موضوع کلی، غرض کلی. سه ات چیز باید دربیارید.

تلاوت آیات سوره مبارکه عیس.

خب نکاتتون رو درآوردید.

سوال: این "ها" که در آیه ۱۱ هست از کجاست؟

استاد: والا حضرت علامه میگن که ای بسا ضمیر ها به آیات قرآن برمیگرده. چون به آیاته، بعد هم میگن به همین آیات بالا. بعد هم این در قرآن زیاده. مثلا میگن ان هذا لفی الصحف الاولی. بعد برمیگرده به آیات بالا. یعنی این ماجرا در قرآن زیاده. بخاطر آیت، مونث شده.

سوال: کلا چی؟

استاد: کلا یعنی اینکه اینجوری نیست که شما فکر میکنید. اینجوری نیست که راحت شما اومدید دسته بندی کردید که قرآن رو به کی بدیم به کی ندیم. قرآن تذکره است. برای کسی که بخواد ذکر کنه؛ در صحف مکرمه، مرفوعه مطهره، به دست فرشتگان نورانی فوق العاده که کرامت دارن، که برّ دارن. یعنی اینکه شمایی که تصمیم گرفتی که قرآن را به کسی بدهی یا ندهی، برای کسی وقت بگذاری، تو اصلا در مورد چه چیزی تصمیم گرفتی که جسارتا خیلی گنده تر از دهن خودت بود. این قرآن به چیز عجیب غریبه که همینی هم که به تو رسیده به فرشتگان باکرامت نورانی برّ اینها را آوردن به تو رسوندن. حالا گیریم که تو این وسط واسطه شدی بدی یکی دیگه. چه برای ما ناز می کنه. مثلا تصمیم میخواد بگیره به کی بده به کی نده. آخه آدم راجع به به چه چیزی تصمیم می گیره که به شائیتی در این ماجرا داشته باشه. یهو کشید رفت بالا. میگه از اون بالایی که ما داریم نگاه می کنیم تذکره ی قرآن، اصلا چیزایی که شما در دنیا اسمش رو میزارید استغنی پشیزی ارزش نداره. همتون در مقابل این فقیر و نادر و بی چیز هستید. از اون بالایی که ما داریم حرف می زیم همتون ندارید. هیچی نیستید. همتون فقیرید. حالا این وسط به نفر داره برای ما ادای استغنی بازی درمیاره، بعد به نفر دیگه بخاطر استغنی اون، یکی دیگه رو ول کرده اینو چسبیده. در صورتیکه در اون ارتقاعی که ما قرار داریم اصلا شماها دیده نمیشید. فقط اون چیزی که دیده میشه میزان سعی و خشیت و احساس نیاز تونه. مثل اینکه به سلیمانی داره در مورد ملک و حکومت و ملکوت صحبت می کنه، بعد مثلا من و شما داریم دعوا می کنیم من میگم من این زمین رو دارم، اون یکی میگه من این زمین رو ندارم، بعد به نفر سومی چون من زمین دارم می خواد به امورات من برسه، موضوع چیه؟ کدومتون رو ببریم پیش سلیمان؟ بعد میگم ببین وقتی در مورد سلیمان صحبت می کنی زمین داشتن این و زمین نداشتن اون، نره ای ارزش نداره. جفتشون نسبت به سلیمان فقیرن. پس اون که احساس فقر داره ارزشش بیشتره. به وقتی شما استعداد به چایی به چشمت میاد، که بگی به نفر صفره، به نفر پنجاهه، موضوع هم صده. ولی وقتی به نفر صفره، به نفر هم دو ده هزاره، و شما داری در مورد بی نهایت حرف می زنی، صفر و دو ده هزاره دیگه چه فرقی با هم می کنه؟ اینو بگیر بکش بالا. تفاوتی نداره این توانمندی هایی که شما تو دنیا دارید که. لذا اون که احساس نیاز به ذکر می کنه، اون برنده ماجراست. بعد آدم باخاطر مثلا دو دهم هزارم، بخاطر دو هزارم توانمندی که دارن، خودشون رو از ملک سلیمان بی نیاز می بینن. بخاطر دو هزار خودشون رو از بی نهایت و رفعت زید بی نیاز می بینن. ببین خدا یهو دوربین رو بر میداره می بره بالایی بالا، میگه ببین از اون بالا که انها تذکره مرفوعه مطهره، اون بالا که نگاه کنی اصلا توانمندی های شما به چشم نمیاد. اون که احساس نیاز می کنه، بهره می بره. بعد آدم بخاطر دو هزار استعداد، ذکر رو از دست میده. لذا در موضوع تربیتی به موضوع جالب بهتون بگم. من شخصا اینجوریم. در مسائل تربیتی اصلا نگران انسان های خنگ نیستم. ولی تا دلتون بخواد نگران انسان های باهوش و نخبه هستم. چون آدم خنگ می دونه خنگه. همیشه چشمش به آسمونه. امیدواره به نفر دستش رو بگیره. کارش رو درست کنه. ولی مگه به آدم های باهوش و بااستعداد و نخبه میشه گفت تو فقیری به بالا نگاه کن؟ لذا آدم های خنگ حالا متاسفانه یا خوشبختانه به هدایت نزدیک تر از آدم های نخبه ن. حالا برین نگاه کنین ببینید واقعا هم اینجوریه. باور کنید. چون فقر رو بیشتر درک می کنن. این کارتون نمو رو دیدید؟ ماهی که باباش میره دنبالش. به ماهی آبی توش داره. اون شخصیتاش به هدایت نزدیک ترن. ادعا نداره اصلا. من که اصلا نه حافظه دارم نه چیزیم. احساس فقر خیلی چیز ارزشمندیه. یعنی اصلا بزرگ ترین سرمایه بشر احساس و ادراک فقره. ولی اینی که میگم روایت داره ها. امیرالمومنین می فرماید که انسان بیمار به دعا احتیاج دارد و بیش از او انسان سالم به دعا احتیاج دارد چون نمیداند که محتاج شفای خداست. چون آدم سالم حالیش نیست. باید اول دعا کنی تو رو خدا، خدا حالیش شه. بعد که حالیش شد مثل بیمار به دعا احتیاج داره. بعد میتونی دعای بیمار رو بهش بگی.

سوال: پس استغنا در واقع جهل مرکب میشه؟

استاد: بله دیگه. میشه جهل مرکب. چه فرقی می کنه؟

سوال: یعنی همون قضیه لاک پشت و خرگوش. لاک پشتی می دونه باید بره...

استاد: بله و این خیلی موضوع مهمیه. حالا اینو کجا می فهمیم؟ وقتی ارتفاع ذکر رو می بریم بالا. وقتی ارتفاع ذکر رو می بریم بالا اصلا توانمندی های من و شما شوخیه. اون میگه من باهوش ترم، اون میگه من چشم تیزتره، اون میگه من خیلی زیرکم، اون میگه من زبون دارم. ببینید شما وقتی که دارید در مورد امیرالمومنین حرف می زنی مثلا زبون دار بودن چقدر مایه داره؟ بعد میگه نه فایده ای نداره. بعد این چه فایده ای داره؟ نه فایده نداره. باهوش بودن؟ نه فایده نداره. ولی اون که احساس فقر می کنه خیلی قیمت داره.

سوال: چرا صحیفه اومده؟ آگه از قرآن داره به عنوان به حقیقت حرف میزنه انگار صحف پاره پاره هابیه که حول به چیزی جمع شده؟

استاد: اشکال نداره. داره به خود چیز اشاره می‌کنه... اولاً ای بسا موضوعش عام ذکر باشه. ببینید خود علامه که میگن که ناظر به آیات بالاییه. اگر هم میگه صحف بخاطر اینکه که داره به قطعه قطعه های قرآن که نازل شده اشاره می‌کنه. انگار که هر قطعه ای در یه صحیفه ای مخصوص خودش نازل شد. یعنی قطعه قطعه ش بلنده نه که همیش رو هم بلنده. حتی ده آیه اول سوره عبس هم مرفوعه مطهره است. نه که فقط سوره توحیدش مرفوعه مطهره است. حتی ده آیه اول این سوره هم مرفوعه مطهره است. میخواد بگه قطعه قطعه ش این بلندا رو داره.

سوال: مکرم رو شما می‌گید به زیون ما؟

استاد: مکرم رو میگن اینکه اکرام و تکریم می‌کند. تکریم یعنی اینکه هم خودش کریم است هم کرامت بخش است. بعد این شکلی میشه که درس استعداد مخاطب موضوعیت نداره و درس عزت بخشیدن به مخاطب موضوعیت داره.

سوال: ۱۹:۲۵؟

استاد: بله، وقتی میگه مکرمه یعنی کرامت داده شده ست. وقتی یه چیزی کرامت داده شده ست، ذاتش کرامته و از ش کرامت می‌جوشد. اینجا که صفات اعتباری نیستن. صفات حقیقی هستن. چون پایین ترش هم واسطه هاش رو میگه کرام برره است. حالا اینجوریه یعنی هم خودش بلنده هم بلندیش رو بخل نمیکنه؛ نمیگه چون بلندم به هرکسی من رو ندین. یا برای هرکسی پایین نیاد. مثال عینیش رو در اهل بیت می‌بینیم. یه عده جزامی هم وقتی امام رضا رو دعوت می‌کنن که با ما هم سفره شو میره میشینه هم سفره میشه. به این میگن کرامت. یا امام حسن خیلی اینجوریه. یعنی بخاطر استعداد و عدم استعداد و بزرگی و کوچکی مخاطب محرومیت ایجاد نمیکنند. کافیه دعوت کنند. میره. این مبنا دعوتیه. احساس نیازه. دعوت می‌کنن حضرت میره. با یه عده جزامی هم میشینه غذا می‌خوره. به این میگن کریم و بعد یه صفت دیگه کریمه که هرچیزی را بزرگ می‌بیند. مثل اینکه طرف گنهکاره میره، ولی حضرت کرامت وجودیش رو میبینن. به اندازه کرامتش بزرگش می‌کنن.

سوال: استاد اینجا منظور از سفیران پیامبران نیستن؟

استاد: حضرت علامه میگن ملائکه واسطه ن که میارن پایین.

سوال: بایدی گفته یعنی دستان ما؟

استاد: نه به معنای رسول است. همان سفیران الهی.

سوال: یعنی یای ایدی به ضمیر متکلم وحده برمیگرده؟

استاد: نه ایدین بوده که نون حذف شده. البته ایدی مگه خودش جمع مکسر نیست؟ ایدی خودش جمعه بعد یه جمع الجمع هم داره همیشه ایادی.

سوال: بعد از این آیه میگه کرام برره، فرمانبردار نیکوکار، اختیار نمیطلبه؟

استاد: نه دلیل نمیشه. آخه اختیار نداشتن ملائکه هم یه بحثی داره حالا. شما بسیاری از صفات اختیار رو به ملائکه نسبت میدید. ربطی به اختیار نداره. با ذهنیت فارسی معنیش نکنید.

خب الان یه موضوع کلی از این دربیاریم. یعنی یه معیار، یه غرض کلی.

مخاطب:...

استاد: تحلیل به آیات قبل و بعدش نکنید، خودشو بگید. مثلاً عظمت زیاد قرآن، قرآن و هدایت...

مخاطب: معیار هدایت؛

استاد: عامل هدایت پس، یا معیار؟

مخاطب: من بنظرم معیار بود. چون وقتی آیات قرآن از هدایت بحث میکند یا من غرض کل سوره رو ولایت پذیری مردم تعریف کردم، سوال ایجاد میشه خب حالا چطور هدایت محقق میشه؟ با این داره به میزان میده...

استاد: وقتی میگویم چه کن... شاید واژه هامون با هم یکی نیست. شاید من معیار رو به جور دیگه معنی می کنم. ولی خب جوای سوال چه جوری هدایت محقق میشه بینمون مشترک میشه. جواب سوال چطوری هدایت محقق میشه این آیات.

مخاطب: من فرق بین تعقل و تدبیر رو متوجه نمیشم.

استاد: تعقل یعنی گزاره کلی. تدبیر یعنی مجموع این آیات. ممکنه گزاره کلی رو انقد کلی نوشته باشید که همون تدبیر باشه ولی ممکنه گزاره کلیتون کل آیات نباشه. مثلا اینکه قرآن به دست فرشتگان با کرامتیسست. پس قرآن هم کریم است. تموم شد. ولی ممکنه کلیتیش رو اینجوری بگید که به بلندای ذکر اشاره میکند که همه نسبت به آن نیازمند هستند. شما ممکنه گزاره کلیتون انقدر کلی بگید که غرض اون دسته هم بشه. اشکال نداره. ولی ممکنه اینجوری نگید آخه. چون شما کلی درنظر گرفتید تو ذهنتون تمایز نداره. یعنی رفتید به گزاره عقلی گفتید مجموع همه آیات رو توش دیدید. درواقع تدبیر رو درآوردید دیگه.

مخاطب: این درسته من نوشتم؟ غرض کلی... قرآن مقامی بلندمرتبه و پاک برای هر کسی که نیاز به آن را ابراز و احساس میکنه و برای دستیابی به اون باید به دستان رسول توسل پیدا کنه.

استاد: خیلی خوبه. دیگه؟

مخاطب: من برای تدبیرش نوشتم اگه خودت بخوای هدایت میشی. چون قرآن کسی رو هدایت می کنه که بخواد دیگه.

استاد: آره ولی به جمله ای توش بزارید که همش رو پوشش بده. این جمله ای شما میگوید بیشتر به وجه جزئی ولی عینیش رو شما دارید میگوید. گزاره تون به سمت طهارت داره میره. دارید برمیگردید به به گزاره مغز عملیاتی کاربردی. ما به جمله ای میخوایم که همه آیات رو بتونیم زیرش بچینیم. فرق طهارت با تدبیر اینه. شما دارید به جمله ای نزدیک به طهارت میگوید. بخواه که قرآن هدایت کنه هدایت می کنه. دارید میرید به سمت گزاره های جزئی عینی طهارت.

خب الان میخواید بگید گزاره هاتون رو؟

مخاطب: ۲۶:۲۵

استاد: از رو قتل الانسان ما اکفره دارید میگوید؟ درسته؟ یعنی جمله ۱۷ رو شما به قبلی ها ضمیمه کردید؟ خیلی خوبه.

مخاطب: اهمیت قرآن اینه که با فرشته ها نازل شده یا میخواد فرشته ها رو بالا بیره؟

استاد: آها اگه نتونستید اینجا تشخیص بدید باید با بقیه سوره معلوم کنید. اشکال نداره. هر دو وجه رو نگه دارید. ببینید کدومش با بقیه سوره همخوانی پیدا میکنه.

مخاطب: آخه دیگه حرفی نزده.

استاد: پس احتمالا اصالت با ذکر هست، اون یکی از حاشیه ست. این چیزایی که اینطوری دو تایی سه تایی حالت میشن رو غرض سوره تعیین میکنه کدوم رو هست کدوم فرعه. خب حالا سرعتمون رو ببریم بالا. آیات ۱۷ تا ۲۳.

سوال: الان این چند آیه چی شد؟

استاد: درمجموع ذکر و بلندای ذکر و خود قرآن و بلندای قرآن و اینکه با توجه به نیاز آدم ها بهشون می رسه.

سوال: مهارتیش اینه که هرکی خودش بخواد؟

استاد: مهارتیش رو صحبت نکردیم. فعلا برای اینکه پیچیده نشه بحث در حد نکته بنویسید؛ نکته، معیار، غرض.

خب حالا دسته ۱۷ تا ۲۳ به کم سرعت رو ببریم بالا.

پخش صوت سوره مبارکه عبس.

خب این دسته چی شد؟

ذکر که انقدر با عظمت در مقابل انسانی که انقدر در خلقتش پسته، بعد اگر هم به جایی رسیده مسیر را برایش آسان کردند. ثم السبیل یسره. بعد به هر جایی هم برسه آخرش اماته بعد فاقیره بعد اذا شاء انشروه. یعنی همه آدم ها چه فقیر چه غنی در این سیری که این آیات نوشته عین همدیگرن. یعنی همه آدمها چه قارون چه فقیر محض، همشون از یه نطفه پستی آفریده شدن که در به مسیری زندگی کرده همشون هم میمیرن میرن تو قبر محشور میشن. اصلا آدمها رو آگاه از این منظر نگاه کنید مگه فرقی هم با هم دارن؟

مخاطب: یعنی فقط یک راه وجود داره. اینجا فقط سبیل رو گفته، سبل نگفته. تو که این مسیر رو شناختی حرکت کردی، حرکت تو این راه برات آسونه.

استاد: آره تازه میگه ثم السبیل یسره. یعنی تازه اون مسیر رو یکی دیگه براش هلش داده بردنش. یعنی اول میره بالا از اون بالا میگه من اصلا تفاوتی در شما نمیبینم. بعد میره پایین تو دل اینا بعد میگه اصلا تفاوتی در شما من نمیبینم. همتون از نطفه ای پست خلق شدید، بعد یه زندگی می کنید بعد می میرید بعد میرید تو قبر محشور میشید. آقا کسی هست غیر از این باشه؟ شما میگوید نه. میگه پس چه تفاوتی شما با هم دارید؟

سوال: ثم السبیل یسره برای همه هست؟

استاد: برای همه هست دیگه.

تو این چیزی که شما می گفتمی استغنی و غیراستغنی من تفاوتی نمی بینم.

مخاطب: داره معیار قضاوت رو میگه. میگه این چیزایی که شما داری قضاوت می کنی اینا معیار نیست.

استاد: آفرین. بنظر من که آدم ها شبیه همن. البته خیلی عجیبه انسان کفران می کنه ها. قتل الانسان ما اکفره. انسان بخاطر کفرش خودش رو به هلاکت می ندازه. یعنی همه اینجورین. من ای شیء خلقه من نطفه خلقه فقدر ثم السبیل یسره ثم اماته فاقیره ثم اذا شاء انشروه کلا لما یقض ما امره. هرکی آخر در ماجرای اینه که باید امر خودش رو به قضایی برسونه. تازه هنوزم این کار رو نکرده. یعنی هرکسی این وسط یه امری داره باید امرش به یه ...

سوال: مگه تو دستور خدا نیست؟

استاد: بله امر خداست ولی امره؛ لما یقض ما امره. یعنی امر شده او را.

سوال: یعنی به نوع انسان برمیگردد.

استاد: بله دیگه. میخواد بگه لما یقض؛ میخواد بگه تازه نوع انسان ها هم که دارن این مسیر رو میرن، باید تازه یقض ما امره بشه که هنوز نشده. یعنی تازه اینا مثل این ماجرا که تازه باید به یه قضای امری برسن، مثل آیه قضی امرا ان یكون، یعنی تازه یه امری براش در نظر گرفته شده براش یه قضایی در نظر گرفتیم بعد تازه باید بره به اون قضاش برسه. یعنی اصلا انگار در یه نظام کاملا تعیین شده ای آدمها دارن زندگی میکنن. البته اختیار رو سلب نکنید فکر کنید جبره. ولی کلا همه آدم ها در یه مسیر تعیین شده ای دارن حرکت می کنن. همه از یه شکلی آفریده شدن زندگی می کنن می میرن محشور میشن. هیچ کس در این فرمول اختیار هم نداره. همه هم یه سری قوانین میده باید بهشون عمل کنن بیان تکلیفش هم روشن کنن. آقا یه سری دستورات داشتیم انجام دادی بیا جواب بده. همه در این ماجرا مساوی هستن، و همه مجبورن.

سوال: تو انجام امر اختیاریه؟

استاد: آها تو اون اختیاره ولی در فرمول کلی خلق و زندگی و مرگ و نشر و باید پاسخ کامل بدی هیچ اختیاری نیست، همه هم عین همن.

سوال: مسیر تکامل آفرینش، یکسانه؟

استاد: یه قانون کلی هست، همه در این یکسانند و فرمول اصلی هم این قانونه. یعنی این وسط کاری ندارن به اینکه دنیا رو چطوری گذروندی به این معنی که آخرش شبا نون خوردی نخوردی، سرتو گشنه زمین گذاشتی، نداشتی، آسمون بالا سرت بود سقف داشتی نداشتی. انگار اصلا فرمول این نیست. از یه زاویه ای این فرمول داره تعریف میشه که این اصلا توش موضوعیت نداره. فقط هرکس یه امری داره، امر الهی که به نوع انسان ها داده شده و باید این رو به قضاش برسانند. یعنی باید به قضایش برسد یعنی نهایتا در نوع انجام امر با هم فرق می کنند. ولی در کل فرمول هیچ فرقی نمی کنه.

سوال: وقتی خود قرآن رو طعم می گیریم بعد امر انسان این میشه که به غذات نگاه کن...

استاد: اشکال نداره. آدم ها تفاوتشون پس میشه در رویکرد به امر، نهایتا. هیچ ربطی به توانمندی هاشون دیگه نداره. یعنی شما فقیر باش به همه امرها جامه عمل بپوشان یا غنی باش این کارو نکن. اصلا فقر و غنا در این فرمول وجود نداره. خدا از یه زاویه ای فرمول رو تعریف کرده که اعمی بودن یا غنی بودن شما در این فرمول ذره ای تاثیر نداره. یعنی ذره ای پارامتری را جابجا نمیکنه.

آیه اول میاد میگه خدا چرا همچین تصمیم گیری ای می کنیدی. بعد میره ذکر رو بالا میگه این زکری که غذای شماست انقدر بلنده که تفاوتهای شما موضوعیت نداره. بعد اصلا برمیکرده تو انسان. فرمول زندگی انسان رو یه جوری روایت می کنه که اصلا تو این فرمول، توانمندی ها هیچ نقشی ندارن در فرمول، ولی امر و ذکر درش نقش داره. مثل اینکه قبلا میگی انقدر ذکر بلنده که تفاوتها دیده نمیشود ولی میاد جریان زندگی انسان رو از یه مسیری روایت می کنه که اصلا توانمندی ها درش موضوعیت نداره.

سوال: تدبر میشه؟

استاد: میشه نسبت آدم ها با ذکر و امر. آیاتی که الانسان رو میارن، حضرت علامه میفرمان که طبع انسان مد نظره؛ یعنی آیات الانسان. مثلا ان الانسان خلق عجولا یا ان الانسان لفی خسر. آیاتی که الانسان دارن طبع بشر مدنظرشونه. یعنی بشر را آگه به طبعش، نه ذات، یعنی طبیعتش، بزاری، طبعش کفر کرده. این طبع با ذات فرق می کنه ها. ببینید هر انسانی یه طبیعتی داره یه فطرت. انسان آگه به طبیعتش باشه زندگی حیوانی دارد یعنی آگه به شهوت و غضب و طبیعتش باشه طبعش کفران کرده. در صورتیکه کفران در مقابل کی؟ آخه یکی کفران می ورزه که یه غلبه ای داشته باشه. آدم یه چیزی رو انکار میکنه که نسبت بهش احساس بی نیازی داشته باشه. من ای شیء خلقه؟ تو اصلا از چی خلق شدی که بخوای کفران بورزی؟ من نطفه خلقه قدره. آقا این نطفه که دیگه انقدر گردن کشی نمی کنه که تازه این نطفه ای که ثم السبیل یسره. بعد مسیری که اومده رو براش درست کردن. بعد شما میگی خب من در یه مسیر درست شده اومدم ولی خیلی آدم باهوشی ام. اشکال نداره، ثم اماته فاقبره. خب بعدتم که موت و قبره که. ثم اذا شاء انشره.

سوال: پس به خود انسان می رسه.

استاد: به طبع انسان برمیکرده.

مخاطب: فلینظر الانسان دیگه به انسان خوب... یعنی این دو تا انسان فرق می کنه.

استاد: نه باز اشکال نداره باشه. چرا؟ چون به طبع انسان میگه توجه کن به طعمت.

مخاطب: نه آخه علامه میگن اینا دو تا انسانه. با هم فرق داره.

استاد: واژه الانسان باز هم همون معنای طبع. علتش اینهک حضرت علامه مثل چی میگن؟ مثل انسان آیه امانت. ان عرضنا الامانه علی السماوات و فلان... فابی، بعد انسان اون رو قبول می کنه. دو تا با همش رو کجا می بینید؟ در سوره زلزال. و قال الانسان مالها. ببینید وقتی واژه الانسان میاره منظور طبع انسانه. اشکال نداره. اون یکی انسانی که از این برداشت می کنن که انسانیه که ظلم و جهوله و ولایت رو می فهمه، انسانیه که خودش بر فقرش که همین طبعشه واقف شد. باز هم همون طبعه ولی به اعتبار

وقوف بر فقرش. ببینید چون انسان به طبعی داره. طبعش فقره. که البته از به طبیعتی آکنده شده. از به شهوت و غضبی. اشکال نداره. اینها دو روی طبع انسانند. هر دو روش همینه. برای همین، انسان ها، حتی انسان آیه امانت، همن الانسانه. این انسان دو تا وجه پیدا می کنه وگرنه انسان همون الانسانه.

سوال: علامه می گن که اون انسان در قتل انسان، منظور خصوص افرادی اس که در کفر ورزیدن مبالغه می کنن، ولی انسان در فلینظر انسان، منظور عموم انسان هاست.

استاد: اون ماجرا هم اینه، ببینید باز هم حرف علامه درسته ولی میگم اگر در قتل انسان ما اکفره دارید تخصیصش می زیند به خصوص کفار، باز هم دارید بخاطر طبعش می گید، یعنی باز هم بخاطر ماجرای طبع بشری است که کفر ورزیند. کلا انسان ناظر به طبعه. اگر برداشت کفرآمیز ازش بکنی مثل ماجرای ان الانسان لفی خسر، یعنی بخاطر طبعش رفته تو خسر، اگر هم اقتضاء مانند خلق انسان هلوعا بکنید، بگید مطلق طبعه، باز بخاطر طبعش میتونه حریص باشه و البته می تونه حریص به علم باشه. در هر دو حالت چه به سمت مثبت چه به سمت منفی بره، ناظر به طبع انسانه. که اگر خواستید این موضوع را می توانید در تدبر ۴ درس سوره معارج، دقیقاً میره روی خلق انسان هلوعا، میگه واژه انسان، واژه طبعه، یعنی خنثاست طبیعت بشر. و لاش کنی میره مااکفره میشه ولی اگه خودش رو ناظر به فقرش کنی میره به سمت ان عرضنا الامانه... ولی واژه ناظر به طبعه.

سوال: شما فرمودید این آیات اختیار رو از انسان سلب نمی کنه ولی تو این کلمه قدر اینجوری نمیشه که هدایت تقدیر بشه؟

استاد: نه، قدر به نسبت همون خلق یعنی یکی رو دختر یکی رو پسر، یکی رو باهوش یکی رو کم هوش، یکی رو کور یکی رو بینا، قدر به نسبت همون خلق نه به نسبت جنبه ای هدایتی.

استاد: کلا به چی برمی گرده؟

استاد: یعنی اینطوری نیست که شما فکر می کنید مثلاً تفاوتی بین شما وجود داره. خیلی هم شبیه همیدگه هستی تازہ دارید به سمت اون قضاء هم حرکت می کنید.

خب دسته بعدی. ۲۴ تا بعد.

پخش صوت سوره.

این چی میشه؟

اصلاً مهم نیست که یه نفر حب هست یا زیتون یا نخل یا فاکهه و اب. اینا که تفاوت در مدل هستند. کلا متاعا لکم و لانعامکم. خب بلاخره یکی تواننده یکی نیست. یکی یکی زیتونه به خاصیت داره یکی نخل هست به خاصیت داره.

مخاطب: ولی در کل کرام غذایی انسان رو هم مشخص می کنه.

استاد: حالا این که استفاده های دیگه هم میشه کرد از این آیه خیلی استفاده می کنن.

سوال: انسان ها رو به نعمتها تشبیه کردید؟

استاد: آره دارم میگم انسان نگاه کن به طعمت. طعمت هر مدلی که داره ولیکن متاعا لکم و لانعامکم. بعد هم اگر طعمت شکوفا میشه انبتنا میشه، ما سببنا الما سبا می کنیم، شققنا الارض شفا می کنیم، که بعد انبتنا فیها حبا، آدم به طعمت نگاه کن. ما اول آب رو از آسمون می فرستیم بعد زمین رو شکاف میدیم در نتیجه رشد می کنند. حق رشد می کنه، عنب رشد میکنه زیتون و نخل و حدائق غالباً و فاکهه و اباء، همشون هم متاعا لکم و لانعامکم. یعنی تازہ اگر هم قبول کنیم در شما استعدادی هست باشه هست. اولاً استعداد رو که شکوفا کرد. شما که ندویدی استعداد رو به دست بیاری که؛ استعداد رو شکوفا کرد. بعد هم گیریم استعداد شکوفا شد اصلاً این تنوع استعداد در عالم خودش کار خداست. ببین تنوع استعدادها رو. این همه تنوع استعداد که هرکدوم هم به یه کار میان. کارایی دارن. باهوشش یه کار داره بیهوشش یه کار داره. زنش یه کار داره مردش یه کار داره. آدم سریعش یه کار داره حافظ یه کار داره. هرکسی یه کار داره. اینکه دیگه جای برتری داشتن نداره که.

سوال: نمیخواد نیازمندی رو برسونه؟ میگه به طعام نگاه کن، برای به خوردن این همه مراحل باید طی بشه؟

استاد: چرا این هم هست.

مخاطب: بعد چقدر چارپایان رو کنار انسان قرار داده.

استاد: نه می خواد بگه بعضی چیزا مستقیما متاع شما قرار میگیره بعضی چیزا به واسطه متاع شما قرار می گیره. چون میگه انعامکم. یعنی میگه تازه این چیزای مختلف همشون بلاخره به کارت میان؛ بعضیا با واسطه به کارت میان، بعضیا مستقیما به کارت میان. خب چه فرقی میکنه؟ به کارت میان دیگه. هرکسی به به کاری میاد دیگه. به نفر مستقیم میشه فرمانده، به نفر به نیروییه که تحت به فرماندهیه. بلاخره همه در میدان جنگ به کار میان. شرافت داره، نمیخواد پست کنه انسان رو، نمیخواد بگه شما و چهارپایانتون به جور؛ میخواد بگه اینا یا به کار خودتون یا انعامتون میاد. بلاخره به کار شما میاد.

سوال: میشه گفت متاعا لکم و لانعامکم میشه امر باشه؟

استاد: آها یعنی اینکه غایتش باشه، بله میشه اینم گفت. یعنی آخرش قضاء امرشون اینه که همشون متاع میشن. بله. لذا با این حساب خیلی به آیات بالا می خوره. ولی اینجا تنوع رو داره مثال میزنه. اونجا جریان ثابت رو داشت می گفت. اینجا تنوع.

سوال: تنوعش رو در آیات دسته اول گفته.

استاد: آیات دسته اول تنوع انسانیشه، اینجا ای بسا تنوع انسانی باشه. یعنی ای بسا از روی این آیات که انواع گیاهانه بشه انواع شخصیتهای انسانی رو هم در آورد.

سوال: بعد این "کم" و لانعامکم چی میشه آگه اون رو تنوع انسانی بگیریم؟

استاد: یعنی براسا نوع کارایی ها. بعضیا کرایشون تو سیستم مستقیم انسانیه بعضیا از طریق انعام. حالا به بحث مفصلی داره بحث انعام. به چیز فوق العاده تر از این چهارپاست که ما میگیم. اصلا ترکیبش تو قرآن ویژه ست. یعنی خدا میخواد بگه تو سوره نازعات هم این کار رو می کنه. این و انعام رو میزاره کنار هم بعد هم که میخواد بگه انسان ها پسن هستند میگه از انعام پایین ترن. انعام کلا به ارتباط ویژه ای داره با بحث انسان.

سوال: جنسش چیه؟

استاد: خیلی با نعمت ارتباط داره. اصلا از واژه نعم هم گرفته شده. یعنی به چیزی که همراه و طیب عیش با آدمه. خیلی واژه بلندیه. اگر چه یکی از مصادیقش قطعا چهارپایانه ولی معنانش خیلی بلندتره. حالا باشه فعلا.

سوال: آیه ۲۳ و ۲۴ اشاره به لقمه حلال داره دیگه؟

استاد: میشه گفت بله، در هر صورت می خواد بگه شما به طعامت نگاه کن، به قول شما آگه طعامت انقدر پیچیدگی داره دیگه ذکر چطوریه.

سوال: استاد تعقلش چی میشه؟

استاد: یکی اینکه آدم باید به طعامش نگاه کنه. یکی اینکه گیاهان با همه تنوعشون متاع هستن و به کار میان. یکی اینکه همه موجودات با همه تنوعشون به واسطه تقدیرات الهی شکوفا میشن. اینا میشه معیار هاش. غرض کلی هم اینکه ببین اینا چقدر تنوع دارن. خود ایجاد تنوع بخاطر خدا بوده هرکدوم هم تو دستگاه خدا به کارایی مخصوص به خودشون رو دارن. پس آدم ها بخاطر تنوعشون دسته بندی نمیشن به خوب و بد.

خب بریم سراغ دسته سوم.

خب این دسته چی میگه؟

چرا یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه؟

اول اینکه این هم داره طبع بشر رو میگه دیگه. نمیگه که انسان مومن از انسان مومن فرار می کنه که. چرا طبع بشر اینجوریه که فرار کنه؟

یه دلایلش خود آیه لکل مرء یومنذ شان یغنیه هست. یعنی انقدر درگیر خودشه که اصلا نمیرسه به بقیه برسه دیگه چی؟

این آدم رو آگه فرض کنیم آدم بالای سوره است تو بالای سوره بر چه مبنایی رابطه تشکیل داده؟ براساس توانمندی نشون میده تو زندگی اگه برادر هم اختیار کرده حتی آگه با پدر خواهرش هم رابطه داشته حتی اگر همسر هم اختیار کرده و حتی رابطه ش با بچه ش، براساس استعنی شون بوده و توانمندی هاشون، نه براساس سعی و خشیتشون، لذا از همه اینها فرار می کنه.

سوال: اینو از کجا دراوردید؟

استاد: بخاطر اینکه اینو گذاشتم بالای سوره. اینا رو کنار هم قرار دارم. یوم یفر المرء من اخیه جدای از بالای سوره نیست که. همین برداشتی که دوستان گفتن. یه برداشت اینکه انقدر به خودش مشغوله که اصلا نمیرسه به بقیه. چرا اون بالا هم به خودش مشغول بود. چون براساس توانمندی وقتی دسته بندی می کنی یعنی خودش موضوعیت داره دیگه. برای همین میگفت ما که اصلا تزکیه تو برامون موضوعیت نداره که. تو اصلا تزکیه طرف مقابل برات موضوعیت نداره که. تو نگران خودتی. انقدر هم در قیامت نگران و درگیر خودشه که اصلا به بقیه توجهی نداره. یکی هم اینه که اصلا اون بالا مبنای ارتباط برقرار کردنش میزان فایده آدم ها بوده. شما چقدر برای من فایده داری؟ چقدر توانمندی داری؟ به همون اندازه ارتباط برقرار می کنه. خب این با همه همینجوری رابطه برقرار کرده حتی با نزدیکترین آدمش. برای همین از نزدیکترین آدم هاش هم فرار می کنه. چون تو نزدیکترین آدم هاش هم فایده خودش رو می ببینه. خب آدم از خودش فرار می کنه دیگه

سوال: آگه براساس خشیت بوده اینجوری نیستن که فرار کنن؟

استاد: نه معلومه اینجوری نیستن. آدم هایی که رابطه شون بر مبنای سعی و خشیت بوده که از هم فرار نمیکنن. اون بالا هم توجه داشته. ولی توجه داشته به چی؟ به گوهره وجودی آدم ها که واقعیه. خب اون دنیا هم همون گوهر هست چرا فرار کنه؟

سوال: سعی همون سعیه؟

استاد: سعی و خشیت همون سعی و خشیتیه.

سوال: یعنی کسی که سعی و خشیت داره از اینها فرار نمیکنه؟

استاد: نه دیگه چون رابطه ش با آدم ها براساس همین سعی و خشیتیه.

سوال: آخه اینجا کلی گفته.

استاد: نه دیگه باز شد مثل آیه قتل الانسان ما اکفره. یوم یفر المرء من اخیه. مرء رو داره میگه طبع انسان رو داره میگه. اما همون آدم معمولیه رو میگه نه انسان مومن که.

سوال: یعنی بر این باوره که این افراد الان براش فایده ای ندارن.

استاد: اینجوری شده؟ نه؛ تو خود اونا هم منیت خودش رو دیده.

این کارتون ها رو دیدین؟ تام. جری. تام گشنه ست، جری رو شبیه مرغ میبینه که داره راه میره. این یعنی اینکه تو اونا منویات خودش رو میبینه. تو قیامت چون اون رو هم منویات خودش می ببینه از اون فرار می کنه.

سوال: تو دنیا هم همین اتفاق براش میفته در واقع تو سختیهاش.

استاد: آره دیگه همینطوری دیگه. برای همین اینجوری میشه. تو اونجا چهره ها واقعا دو دسته ن. وجوه یومئذ مسفره، باز خلاف عبس. ضاحکه مستبشره، خلاف عبس و تولی. و وجوه یومئذ علیها غبره یه چهره هایی هستند غبار گرفته ن. ترهقا قتره. انگار قیرگونیشون کردی. اولنک هم الکفره الفجره. این بخاطر کفرشان هست. آدمی که از دیگران چهره در هم میکشه بخاطر کفرشه. کاری ندارم به برائت از کفر ها. کسی که بخاطر فرهنگ و زبون و نوع پوشش آدم ها، اه اه عربها اه اه فقیر، ...

سوال: حتی تو مثلا مساله حجاب و امر به معروف؟

استاد: ماجرای شخص و صفتش رو مفصل در سوره همزه صحبت کردیم. اصلا وارد اون وادی نشیم. وارد اشکالات دینی معنوی نشیم. فعلا سوره همزه رو باز نکنیم. وارد توانمندی های ظاهری بشیم.

سوال: این به اون فرد توانمند کاری نداره که.

استاد: فعلا موضوع عبس و تولی است. اگرچه که اون آدمی که توانمندی ولی احساس استغنی داره هم مذمومه.

سوال: ولی خب اون وضعیتش مشخص نیست که در روز قیامت... صوت دوم؛ ۰۶:۷.

استاد: اگر استغنی باشه قطعا اهل جهنمه. احساس غرور و بی نیازی کنه.

خب حالا سریع سوره رو بخونم با این معانی که گفتیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

عبس و تولی. چهره در هم کشید. یه آدم کوری اومد. و مایدربیک لعله یزکه. آخه از کجا معلوم شاید اهل تزکیه باشه. اگر هم اهل تزکیه نیست، او یذکر فتنعه الذکری. شاید این یه ذکر بکنی خیلی بترکونه. خیلی براش نفع بده. شاید تشنه ست حرف بزنی تا عمق وجودش بره. اما من استغنی. یه نفر که احساس بی نیازی بکنه تو تصدی امر اون رو به عهده گرفتی. بعد خودت رو از تزکیه اون هم کنار می کشی. احساس وظیفه نسبت به تزکیه اون هم نمیکنی. همین که استغنی ست برای تو ارزشمند شده.

سوال: یعنی چی تصدی اون رو به عهده گرفتی؟

استاد: یعنی اینکه میری تصدی امرش رو به عهده می گیری دور و برش می گردی تحویلش می گیری. بیا جلسه بزاریم اینجوری کنیم ما با شما تو رو خدا رابطه برقرار کنیم. از این حرفا. ولی تزکیه ش مهم نیست. مثل اینکه یه روزی ما بخوایم که با کشور های مستغنی عالم رابطه برقرار کنیم فارغ از اینکه اونا تزکیه می کنن یا نمیکنن. بعد با یه کشور کوچولوی اونور دنیای بیچاره افریقای که احساس نیاز می کنه بگیم حالا ببخشید حالا شما فعلا باش. خدا نکنه که سیاست جمهوری اسلامی اینجوری بشه. این یعنی جمهوری اسلامی عبس و تولی بشه. کل جمهوری اسلامی میشه عبس و تولی.

سوال: حتی اگه یه کشور دیگه باشه که اسلامی باشه؟

استاد: صفت سعی و خشیت مهمه. این مهمه. اینا تعارف نداره ها. اینا چه در موضوعات کلان و چه در موضوعات جزئی تربیتی مهمه. حالا چطوری تشخیص دادنش، باشه فعلا طرح موضوع کلی بشه. خیلی معیارش خود سعیه.

و بعد اینکه آگز سعیش رو برایش موضع گرفتی چه برخوردی باهاش بکنی. بعد میگه این چیزی که شما داری درموردش دعوا میکنی خودش تذکره ست. بعد خیلی برای هرکسی که بخواد ذکر بشه. باید شاء داشته باشن آدم ها. آدم مستغنی شاء ندارد. احساس نیاز باید بکنن. بعد در صحف مکرمه ست مرفوع بلنده. دست سفیران نیست که کرام برره هستن. قتل الانسان ما اکفره اصلا انسان خودش رو هلاک کرد با این کفرش. از چی اصلا خلق شدی که داری کفر میکنی؟ من نطفه خلقه فقیره. بعد همه می میرین برانگیخته میشید. کلا لما... اینطوری نیست که فکر می کنید. هرکس داره به سمت قضای امرش میره و هاینطوری هم نیست که بهش رسیده باشه. فلینظر الانسان الی طعامه. ببینید ما آسمان رو باز می کنیم بعد از این آسمان میریزه میاد پایین بعد در زمین نفوذ می کنه. و... این همه تنوع میدیم و هرچی کارایی خودش رو داره. و... آدم که صدای قیامت بلند میشه حتی نزدیکترین روابطی که برقرار کرده وقتی مبناش بر اساس خشیت و سعی نیست و بر مبنای منیت و فایده ش باهاش ارتباط برقرار کردی ازش فرار می کنی. حالا

میخواد همسرت باشه. فارغ از موضوع تزکیه/ کاری به تزکیه اصلا نداشتیم. لکل امرء منہم یومئذ اون روز همه درگیر شان
هایی هستند که برای خود درست کردند. یه جوهری باز هستند یه جوهری هم غبار گرفتند و سیاه شده.

حالا ورقه تون رو برگدونید.

چند تا جمله.

۱. الان دوستانی که اینجا تشریف دارند به این میزانی که کار کردند کیزان تسلطشون به ریزموضوعات سوره بیشتر شده؟

۲. الان یه سری آیات بهتون بدم میتونید از ش نکته دربیارین؟ معیار میدونید یعنی چی؟